

تأملی در همبودی میان فرهنگ، هنر و هنرمندانگی



حکمت‌اله ملاصالحی^۱

نوع مقاله: پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۴ □ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۵ □ صفحه ۱۲-۷

Doi: 10.22034/RPH.2024.2039574.1069

چکیده

در نوشتار فشرده و کوتاه پیش‌ارو سعی شده است «همبودی» یا مناسبت و خویشاوندی ریشه‌ای و سرچشمه‌ای و ماهوی یا فی حد ذاته میان فرهنگ در معنای کلی و کلان و جامع آن با هنر و هنرمندانگی و کنش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌های خلاق و نوآورانه و هنرمندانه انسان در خلق واقعیت ثانوی که اثر هنری است، واکاوی و تبیین شود. به سخن دیگر، مسئله این است: میان رفتارهای فرهنگی انسان و کنش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌های هنری و هنرمندانه و سپهر تجربه‌های زیباشناختی او چه مناسبتی وجود دارد؟ نسبت و خویشاوندی صوری و عرضی است یا ریشه‌ای و سرچشمه‌ای و ماهوی؟ همبودانه و سرشتین است؟ یا همزیستانه و صوری و عرضی و متفاوت از یکدیگر؟ انسان نخست فرهنگی است و سپس هنرمند؟ و یا آنکه نخست هنرمند و سپس فرهنگی؟ و یا آنکه مناسبت میان فرهنگمندی و هنرمندی انسان مناسبت میان دو اصل جدای از یکدیگر نیست. بلکه دو اصل مکمل هم‌اند و یکی مؤید دیگری. فرهنگ در معنای عام و کلی و کلان و جامع مفهوم اعم بر همه سپهرهای ادراکی و تجربه‌های زیسته و گشودگی وجودی انسان در جهان است. به دیگر سخن انسان نخست فرهنگی در جهان گشوده می‌شود و در مرحله سپسین گشودگی فرهنگی انسان در ساحات و سویه‌های متفاوت اعم از دریافت‌های انسان از امر قدسی و الوهی و ماوراء و تجربه‌های زیسته او در سپهر ذوق و زیبایی و هنر و هنرمندانگی و مهارت و ممارست‌های فناورانه و عملی و موارد مشابه دیگر به گشودگی فراخوانده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، همبودی، هنر، آفرینندگی

۱. استاد، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.



مقدمه

در نوشتار پیشارو معنای کلان، جامع، دیرینه‌شناختی^۱ و ریشه‌ای فرهنگ مورد بحث و نظر است. از مفهوم همبودی^۲ نیز معنای وسیع و جامع‌تر افاده شده است، نه لفظی و لغت‌نامه‌ای. مراد از مفهوم همبودی در صلح و آرامش کنار هم زیستن نیست، مراد همزیستی^۳ هم نیست. همزیستی میان گونه‌های متفاوت طبیعی و یا تیره‌ها و طایفه‌های قومی با تفاوت‌های رنگارنگ فرهنگی (زبانی و اعتقادی و...) شان نیست. مراد از مفهوم همبودی مناسبت ماهوی و ریشه‌ای و سرچشمه‌ای و بنیادین میان هم‌ذات‌ها است. مراد، هم‌وجودی میان واقعیت‌هایی است که تفاوتشان صورتی و عرضی است، لیکن مناسبت و خویشاوندی میانشان ریشه‌ای و سرچشمه‌ای و سرشتین و ماهوی است. به‌مانند مناسبت میان انسان بودن و زن و مرد بودن و یا به‌عکس مناسبت میان زن و مرد بودن و انسان بودن. به بیان دیگر ما چه زن باشیم چه مرد، نخست انسانیم. اصل انسان بودن بر زن و مرد بودن مقدم است. در انسان بودن چه جنس مؤنث باشیم، چه مذکر، هم سرشتیم؛ هم وجودیم؛ هستمندی ما چه زن باشیم و چه مرد در انسان بودن ماست. حذف انسان بودن یعنی حذف زن و مرد بودن.

در نوشتار پیشارو به معنی الاخص به مناسبت و خویشاوندی و همبودی و هم‌ذاتی میان فرهنگ و هنر و هنرمندنگی و کشش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌های خلاق هنرمندانه معلل و مدلل می‌پردازد. گمان می‌برم در میان همه وصف‌ها و تعریف‌هایی که متفکران روزگار باستان درباره انسان داده‌اند؛ از تعریف‌های ارسطویی درباره انسان گرفته تا وصف‌ها و تعبیرها و تعریف‌هایی را که اندیشمندان و فیلسوفان و عالمان روزگار ما مطرح کرده‌اند؛ صفت فرهنگ در تعریف انسان چونان فصل تمایز او از دیگر جانوران حیات وحش و وجه اشتراک او با دیگر هم‌نوعانش، از جامعیت و کلیت بیشتر برخوردار است. مصادیق نیز چنین گواهی می‌دهند و تعریف انسان را چونان هستنده‌ای فرهنگی و فرهنگ‌ساز و فرهنگ‌پذیر تأیید می‌کنند. البته مراد از فرهنگ تنها نحوه زیست نیست. نحوه مواجهه و رفتاری است که سازنده و خلاق است و اکتسابی عمل می‌کند و اکتسابی و انباشتی ره می‌سپارد و آزموده‌ها و آموخته‌ها و اندوخته‌هایش را اکتساباً از نسلی به نسل دیگر، از دوره‌ای به دوره دیگر به میراث وامی‌نهد؛ هم هست. مراد میراثی است که در ذیل مفهوم فرهنگ و صفت فرهنگی تعریف می‌شود. موران و زنبوران، پروانگان و پرندگان، بوزینگان و یوزینگان فاقد چنین میراثی هستند. آن میراث طبیعی ژنتیکی مشترک میان ما و دیگر جانوران و گونه‌های حیات وحش به علت‌ها و دلیل‌های نهان بسیار و آشکار اندک سر از نسبت و رابطه و نحوه مواجهه‌ای با جهان برکشیده است و وارد سپهر دیگری از رابطه و نحوه مواجهه با جهان و واقعیت‌های آن شده است که مشابهش را در جغرافیای

طبیعی و گونه‌های دیگر حیات وحش نمی‌بینیم. سر از برآمدن و افتتاح جغرافیایی برکشیده است که اصطلاحاً جغرافیای تاریخی و فرهنگ اطلاق شده است (ملاصالحی، ۱۴۰۳، ب). اینک سخن این است، مناسبت میان این جغرافیای تاریخی و فرهنگی با هنر و هنرمندنگی و کشش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌های خلاق و نوآورانه انسان چگونه است؟ صورتی و عرضی است یا ذاتی و ماهوی؟ اصلاً می‌توان این را بی آن فهمید؟ شواهد چه می‌گویند؟ چه گواهی می‌دهند؟ کدام بر دیگری تقدم داشته است و کدام از پی دیگری آمده است؟ کدام پیامد و برآیند دیگری بوده است؟

روش و پیشینه تحقیق

این تحقیق از نوع تحقیقات بنیادی است که به مفهوم فرهنگ و نسبت آن با هنر می‌پردازد و تلاش می‌کند با تبیین نسبت میان جغرافیای تاریخی و فرهنگی با هنر و هنرمندنگی، خیزش خلاقانه و نوآورانه انسان را شرح دهد.

مراد از همبودی میان فرهنگ و فرهنگمندی، هنر و هنرمندنگی انسان و کشش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌های آفریننده و نوآورانه‌اش چنین است. ذاتی و ماهوی است. یکی معرف و مؤید دیگری است. مدلل و معلل توضیح داده می‌شود چگونه چنین است. این قلم پیش‌تر در دو مقاله که یکی منتشر شده است (ملاصالحی، ۱۴۰۳، الف) و دیگری که در دست انتشار (ملاصالحی، ۱۴۰۳، ب) است؛ به کنش‌ها و چشش‌ها و خیزش‌ها و امکانات وجودی انسان چونان هستنده‌ای سازنده و آفریننده و فراورنده و نوآورنده یا «پوئیتیک»^۴ و مناسبت میان فرهنگ و سویه‌ها و سپهرهای دیگر تجربه‌های زیسته او پرداخته است.

در باب فرهنگ و نسبت آن با هنر

جغرافیای تاریخی انسان روی پوسته نازک غبار کیهانی سیاره زمین با فرهنگ و رفتارهای فرهنگی انسان افتتاح و گشوده شده است. گشودگی و افتتاحی که به تدریج با کنش‌ها و پاسخ‌ها و مواجهه سازنده و خیزش‌های خلاق انسان اتفاق افتاده است و متحقق شده است. فرهنگ گشودگی و وجودی است. گشودگی وجود انسان در جهان. از این منظر، هنر و هنرمندنگی و کنش‌ها و خیزش‌های خلاق و نوآورانه و هنرمندانه در سیما و فرم هر یک از انواع هنرها، هر یک از آثار هنری گواهی بر مناسبت و خویشاوندی ستبر و همبودی ماهوی و سرشتین میان هنر و فرهنگ می‌دهند و مهر تأیید بر چنین همبودی و خویشاوندی ماهوی میانشان می‌نهند.

در سپهرهای ادراکی دستگاه شناختی بشری ما، خیال‌اندیشی، خیال‌انگیزی، خیال‌ورزی و تخیل جایگاه گاه ویژه و ممتاز دارند. خیال‌اندیشی، خیال‌انگیزی و خیال‌ورزی، خلاق‌ترین سویه وجودی انسان است. در هیچ سپهری اعم از عقل و تعقل‌ورزی،

و همزیستی میان اعضا، میان عناصر و اجزاء تشکل و تحقق بخش ساختارها را از کف داده‌اند؛ فروپاشیده‌اند. مناسبت میان هنر و هنرمندانگی و کشش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌ها و چشش‌های خلاق هنرمندانه و حس هماهنگی، تناسب و نظم میان چیزها هم با تجربه‌های رنگارنگ زیسته‌ی زیباشناختی، هم با فرهنگ و حضور فرهنگی انسان، ماهوی و سرشتین است و بسیار مؤثر و تعیین‌کننده در شکوفان شدن فرهنگ و زیست و حضور و گشودگی فرهنگی انسان. فرهنگ‌ها با هنرها بالیده‌اند و شکوفان شده‌اند. تصادفی نیست که دوره‌های شکوفایی و بالندگی فرهنگ‌ها، جامعه‌ها با شکوفایی هنرها و کنش‌ها و خیزش‌های هنری و هنرمندانه و خلاق مقارن بوده است و به‌عکس و متقابلاً نیز چنین بوده است. خلق تصاویر کابوسناک و هراسناک، انحراف دور شدن هم از فرهنگ و حضور فرهنگی انسان در جهان که فراخوانده شده به زندگی و زیست اقلیم و عالم انسان کیفیت و زیبایی و والایی بخشد، هم فاصله گرفتن و دور شدن و انحراف از ماهیت هنر و هنرمندانگی و کنش‌ها و کشش‌های خلاق و هنرمندانه است که «فراخوانده» است تا نظم، تناسب، هماهنگی، زیبایی و والایی میان پدیده، میان واقعیت‌های جهان را در چهره آثاری خلق کند، صورت‌ها و فرم‌ها و فضاهایی را پدید آورد، بازنموده و حس نشاط و فرحناکی و سرور و بهجت را در جان و وجدان ما، در روان و رفتار ما، در دل‌بستگی و تعلق خاطر ما به زندگی، به زیست گرم و صمیمی‌تر در جامعه و جهانی که در آن زاده شده و زندگی می‌کنیم با هم‌نوعان خود برانگیزد.

همبودی میان فرهنگ و هنر

همبودی میان فرهنگ و هنر به موارد و مصادیق و شواهد پیش‌گفته محدود نمی‌شود. جغرافیای مناسبت و همبودی میان فرهنگ و هنر، میان زیست فرهنگی و هنرمندانه زیستن بسیار فراخ‌دامن است و بسیار پرچین و شکن و ریشه‌ای و ماهوی. چنانکه در پیش‌گفته آمد؛ نوزاد انسان پیشاپیش بالقوه فرهنگی و فرهنگ‌پذیر زاده می‌شود. بالقوه و پیشاپیش هنرمند هم زاده می‌شود. مصادق‌ها و مدلول‌های فراوان و موثق در دست است و به ما می‌گویند و گواهی می‌دهند؛ همه انسان‌هایی که از سلامت روان و رفتار برخوردار بوده و هستند؛ آراستگی، نظم، هماهنگی، زیبایی، والایی را دوست داشته و دوست می‌دارند. آنها نه تنها از زیبایی و آراستگی خود لذت برده و احساس نشاط کرده‌اند و حضور آراسته و پاکیزه و زیبا و جذابشان در میان دیگران برایشان فرحناک بوده است، از تماشای حضور آراسته و زیبای دیگران نیز احساس نشاط و سرور کرده‌اند. همه ما از دیدن و شنیدن و تماشا و تماس با آثار هنری زیبا و فاخر و اصیل و گوهرین اعم از کلامی و موسیقایی و نمایشی و تجسمی احساس نشاط، بهجت و سرور کرده‌ایم. از تماشای

دانش و دانشوری، درون‌بینی و اشراقات و مشاهدات عرفانی و تجربه‌های زیسته انسان علی‌الخصوص از الوهیت و امر قدسی و متعال، سُنْبه گشودگی وجودی انسان را خلاق‌تر و متنوع‌تر و شورمندانه و پرقت‌تر از سپهر هنر و هنرمندانگی که علی‌القاعده و علی‌الاصول با خیال‌اندیشی و الهامات استحسانی و خلق آثار هنری در هر یک از انواع «مقوله‌های زیباشناختی» اعم از «مقوله زیباشناسی جمال^۵»، «مقوله زیباشناسی جلال^۶»، «مقوله زیباشناسی ظرافت^۷»، «مقوله زیباشناسی سوگناک^۸»، «مقوله زیباشناسی شوخناک^۹»، «مقوله زیباشناسی زشتی^{۱۰}» و مانند اینها همراه می‌شده‌اند؛ سراغ نداشته و شاهد نبوده‌ایم؛ به ویژه وقتی با دیگر تجربه‌های زیسته اعم از عقل و تعقل و دانش و دانشوری و عرفان و اشراق و دیانت و تجربه‌های ژرف ماورائی و آن‌سویی و غیبی و قدسی هم‌نوا و همراه می‌شده‌اند؛ سر از خلق آثار مانا و یادمانی در اوج و در کمال هنرمندی برمی‌کشیده‌اند. در باور یونانیان باستان ورود یا تشرف به عالم «موساها»^{۱۱} (Κακριδη) (I.Θ 1986) دختران نه‌گانه الهه حافظه و تذکار و تداعی «منیموسینی»^{۱۲} شرط مهم در ریزش الهامات آن‌سویی و آسمانی بر زمین خیال‌اندیشی و تخیلات هنرمندانه و خلق آثار هنری مانا و جاویدان بود. ایلید و اودیسه هومر، آثار سوگناک (تراژیک) و شوخناک (کمیک) اشخیل و اورپیید و آریستوفان این چنین پدید آمدند.

هر گشودگی هنری و هنرمندانه و خلاق و وجودی به بیرون نخست مستلزم گشودگی وجودی در درون است. اصلاً الهام‌پذیری چنین است. حسی ملهم از پدیده‌ای، واقعی، چیزی، مضمونی و یا احساس تشرف در ساحتی وقتی هنرمند را تسخیر می‌کند در روشنگاه آن حس و تجربه «تخیل خلاق» (کربن، ۱۳۹۰) گام در میدان می‌نهد و دست به خلق آثاری می‌زند و تصاویر و فرم‌ها و فضاهایی را بر روی ما می‌گشاید که ما نیز در مواجهه با آنها احساس گشودگی می‌کنیم. احساس حظ و بهجت و فرحناکی می‌کنیم. در مواجهه با آثار سوگناک یا تراژیک هم، چنین است. نوعی احساس فرحناکی توأم با «پالایش»^{۱۳} (Μετα'ρθου Σιμου, 1936) به تعبیر ارسطویی در کتاب در باب «شاعرانگی» اش می‌کنیم. همه رفتارهای فرهنگی ما از هر جنس و سنخ و نوع و طور و قسم نیز چنین‌اند. نخست در درون سپهرهای ادراکی دستگاه شناختی ما اتفاق افتاده و از لایه‌های زیرین وجود ما به لایه‌های برینی خیزش کرده‌اند و سپس چهره‌های رنگارنگ ریزششان را در بیرون گواه بوده و زیسته‌ایم. نکته دیگر آنکه:

فرهنگ‌ها و جامعه‌ها با نظم و هماهنگی و انسجام و اعتدال پانیده‌اند. وقتی دست‌خوش بی‌نظمی، ازهم‌گسیختگی و آشوب و آنارشیزم یعنی بی‌بنیادی و بی‌خردی شده‌اند و خرد و منطق زیست‌همدلانه و معرفت‌همزیستی و حس نظم و هماهنگی و همبودی

است سازگار نیست. فروکاستن فرهنگ به سامانه‌های مکانیکی و کمی و حجمی نفی فرهنگ و دور شدن و فاصله گرفتن از زیست واقعی فرهنگی است. زیست اقلیم و عالم فرهنگی، جغرافیای همبودی میان اجزاء، عناصر و اعضای متشکله است در کل و کلیتی زنده و پویا و اندام‌وار. همان‌گونه که رشد غیرطبیعی عضوی از اعضای موجود زنده ایجاد اختلال در زیست طبیعی می‌کند و ادامه حیات موجود زنده را به خطر می‌اندازد؛ فرهنگ نیز با همبودی و رشد متوازن میان اجزاء و عناصر و اعضایش بالیده و استمرار می‌یابد. هر جا و هرگاه سپهری از سپهرهای ادراکی و تجربه‌های زیسته اعم از خرد و خردورزی، دانش و دانشوری، مهارت‌های عملی و صنعت و فناوری، تخیل‌ورزی و هنری و ذوقی و زیباشناختی، دین‌ورزی و زیست آیینی، سپهرهای دیگر تجربه‌های زیسته را تسخیر کرده است؛ فرهنگ و زیست فرهنگی انسان روی به افول نهاده و از درون تجزیه شده و فروپاشیده است. اقتضای همبودی میان اجزاء و عناصر و اعضای متشکله فرهنگ رشد و بالندگی متوازن میانشان است. میان اجزاء و عناصر و اعضای که هرکدامشان وظیفه و نقش ویژه خود را انجام می‌دهند و کار خاص خود را می‌کنند. به تعبیر دیگر «بر زمین خود کار می‌کنند نه در زمین بیگانه. کار خود می‌کنند نه کار بیگانه».

نکته پایانی آنکه، جغرافیای تاریخ، فرهنگ جامعه و جهان بشری، جغرافیای تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان اراده‌ها و عزم‌ها و اندیشه‌ها و ارزش‌ها، دریافت‌ها و باورها و معناها و در یک کلام همبودی پویا و سازنده و آفریننده یا «پوئیتیک» میان تجربه‌های زیسته عاملان و فاعلان انسانی با جهانی که در آن زیسته‌اند و گشودگی و بسط وجودی انسان در جهان است. چنانکه در پیش گفته آمد آثار هنری سویی‌ای و سطحی و ساحتی از گشودگی و بسط وجودی انسان در انواع فرم‌ها و تصویرهای هنری و هنرمندانه و خلاق و نوآورانه است. هستنده‌ای که فرهنگی و هنرمند و اعتبارساز و نمادپرداز و مفهوم‌ساز است. هستنده‌ای چندزبانی^{۱۴} و چندوجهی و چندساحتی است.

نسبت زبان و فرهنگ

چندزبانی بودن انسان، به رنگارنگی و تنوع زبان مفهومی و انواع و اقسام گویش‌ها و لهجه‌ها محدود نمی‌شود. «زبان مفهومی»^{۱۵} یکی از میان دیگر انواع زبان‌ها از جمله «زبان بدن»^{۱۶} و «زبان حالت یا حالات»^{۱۷}، زبان تصویر یا تصاویر^{۱۸}، زبان بصری^{۱۹}، زبان فرهنگ مادی^{۲۰}، زبان رؤیا^{۲۱}، زبان سکوت^{۲۲} و قس علی‌هذاست. فروکاستن زبان به ابزار مطلق ارتباط نیز با هستی گشوده انسان و گشودگی وجودی او همخوانی ندارد. زبان گشودگی وجود است. خداوند با «کلمه» (لوگوس)^{۲۳} که صراحتش از زبان‌های دیگر بیشتر است بر انسان خداوندی‌اش را آشکار کرد. در سرآغاز

بناها و بافت‌ها و فضاها معماری یادمانی احساس عُلُو کرده‌ایم. اشیاء ظریف را دوست داشته‌ایم، از درخشندگی‌شان لذت برده‌ایم. از آرایش و در آراستن هرچه هماهنگ‌تر و زیباتر و جذاب‌تر و دل‌چسب‌تر فضاها درون خانه‌هایمان، از رنگ‌های چشم‌نواز و دل‌نشین درها و پنجره‌های اتاق‌های پذیرایی و خواب و کتابخانه و سرویس‌های بهداشتی‌مان، از چیدمان و مبلمان هرچه منظم‌تر و هماهنگ‌تر و آراسته‌تر و جذاب‌تر اثاثیه اتاق فضاها درون خانه، از سیما و نمای آراسته به زیبایی و والایی و شکوهمندی خانه‌هایمان، محیط‌های کار و تفریح‌مان، از آراستگی و نظم هندسی کوچک‌ها و خیابان‌های شهرمان، از سرسبزی و آراستگی و نورپردازی کوچک‌ها و خیابان‌ها و بزرگ‌راه‌ها و آذراه‌های شهر و کشورمان، از آراستگی و زیبایی و سرزندگی و سرسبزی پارک‌های شهر و روستا و زندگی شهری و روستایی‌مان لذت می‌بریم؛ احساس نشاط و صمیمیت می‌کنیم. خشنودیم و خرسند در چنین محیط‌ها و فضاهایی زندگی می‌کنیم. فضاهایی که دوستشان داریم. به آنها احساس دل‌بستگی و تعلق خاطر داریم.

چنین است مناسب و همبودی میان فرهنگ و زیست فرهنگی و هنر و زیست هنرمندانه. فرهنگ امر کیفی است و کیفیت زندگی. هنر و هنرمندانه زیستن و زیست هنرمندانه نیز چنین است. در جوامع گذشته وحدت پیکروار و ستر میانشان بود. تفکیک فرهنگ و زیست فرهنگی از هنر و هنرمندانه زیستن و زیست هنرمندان بسیار دشوار بود. حضور پررنگ انواع صنایع دستی و کارگاهی در جوامع سنتی و پیشامدرن از جمله مصادیق و گواه پرهامبودی ستر میان فرهنگ و هنر، میان زیست فرهنگی و هنرمندانه زیستن است. چنین پیوند و پیوستگی ستر میان زیست اخلاقی و حیات معنوی و رفتارهای آیینی و باورهای دینی و فرهنگ که تمام قامت آیینی بود و هنر و کشش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌های خلاق هنری و هنرمندانه جوامع سنتی و پیشامدرن که فراخوانده شده بود هرچه شورمندانه‌تر و پرقت‌تر نشاط رفتارهای آیینی که غنی از نظم و انضباط و حرکت و حضور فرحناک و هلهله و شور و سرور معنوی بود؛ می‌بینیم.

اندیشه تاریخی و نظام دانایی دوره جدید وحدت اندام‌وار میان سپهرهای ادراکی و ساحات وجودی انسان را به هم ریخته و عناصر و اجزاء‌شان تجزیه و از هم تفکیک کرده است. علم جدید این چنین بالیده و شکوفان شده است. این چنین توانسته است به مدد فناوری‌های پیچیده مدرن بر دیگر سپهرهای ادراکی و دستگاه شناختی و ساحات وجودی و روان و رفتار انسان چیره شود و سروری کند.

فرهنگ‌ها سامانه‌های مکانیکی و کمی و حجمی نیستند. چنین نحوه نگاه و چنین رویکردی با فرهنگ و زیست فرهنگی که میان هم اجزاء، هم اعضای متشکله‌اش وحدت اندام‌وار و زنده

انجیل یوحنا خداوند «کلمه» آمده است و کلمه نزد او تعبیر شده است:

«Ἐν ῥῆγι, υπηρχεν ὁ Λοῶγος και ὁ Λοῶγος ητο»
 «πρὸς τὸν Θεὸν και Θεὸς ητο ο Λοῶγος»
 در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و خدا کلمه بود. (انجیل یوحنا، ۱:۱)

هر چند که ذات غیب الغیوب الوهیت فراسوی هر اسم و لفظی برای همیشه بیرون از شناخت محدود بشری ما نهان می‌ماند به تعبیر عارف و شاعر بلخی خراسانی ما حضرت مولوی در مثنوی:

زان نیامد یک عبارت در جهان که نهان است و نهان است و نهان زآنکه این اسما و الفاظ حمید از گلابه آدمی آمد پدید چون نهاد از آب و گل بر سر کلاه گشت آن اسمای جانی رو سیاه که نقاب حرف و دم در خود کشید تا شود بر آب و گل معنی پدید گرچه از یک وجه منطقی کاشف است لیک از ده وجه پرده و مُکِنِف است (مثنوی، دفتر ۴، ۱۳۹۰: ۶۷۹)

یک جهان داده‌های قابل استناد و گواهی، هر چند به زبان شعر در سخن حضرت مولوی در مثنوی است که بدون ارجاع به آن خود را محروم کرده‌ایم. باری زبان تصویر هر چند ملموس‌تر و محسوس‌تر و بصری‌تر است، لیکن صراحت کلمه و زبان مفهومی را ندارد. آن یک چشم حس را درگیر می‌کند، این گوش و هوش و عقل را به شنیدن فرامی‌خواند. و خداوند در قرآن نخست سمیع است و سپس بصیر. فروکاستن انسان به هستنده‌ای تک ساحتی، بی‌ذات و بی‌ماهیت نیز نه با هستمندی او نه با فرهنگ و سرشت فرهنگی او سازگار است، نه با هنر و هنرمندانی او. سهم هنرمندان بزرگ با خلق آثار جاویدانسان در کشف و گشودگی ساحت نهان و لایه‌های ناشناخته و مغفول انسان، در تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری ما بسیار گسترده و در برخی موارد بی‌بدیل و عمیق و نوآورانه بوده است. ایلیاد و اودیسه هومر، شاهنامه فردوسی، فائوست گوته، هملت شکسپیر، مثنوی مولوی هر چند به زبان شعر و استعاره و تمثیل و تشبیه زنده‌تر از اخلاق ارسطو و نقد خرد ناب دکارتی سویه‌های نهان وجودی ما را بر ما آشکار می‌کنند، میان همه ساحت وجودی انسان و تجربه‌های زیسته او نوعی همبودی ریشه‌ای و سرچشمه‌ای و ماهوی و وحدت بنیانین است که همه تفکیک‌ها و تحدیدهای صوری و عرضی ما و عقلی و انتزاعی ما را دور می‌زند.

امکان و استعداد وجودی چندزبانی بودن انسان از جمله مصادیق مهم همبودی ریشه‌ای و ماهوی و فی حد ذاته میان فرهنگ و زبان و هنر و سویه‌ها و سپهرهای دیگر تجربه‌های زیسته انسان از جمله تجربه و دریافت‌های ریشه‌ای و سرچشمه‌ای انسان

از امر قدسی و الوهیت و امر متعال و ماوراء و حیات معنوی اوست. سنگ ابزارهای ساده شکار ساخته اندیشه دست‌وپنجه انسان پیش‌ازتاریخ، تنها ابزار شکار نبودند؛ زبان فرهنگ مادی نیز بودند که نحوه مواجهه و حضور فرهنگی و نوع پاسخی که انسان به مخاطرات پیش‌ارو، به خطرهایی که زندگی او را در معرض تهدید قرار می‌داد نیز بودند. هر گشودگی وجودی در سپهر هر یک از تجربه‌های زیسته بشری اعم از ذوقی و زیباشناختی، اعم از تجربه‌های زیسته انسان از امر قدسی و الوهی و ماورایی، از پوشیدگی به سوی ناپوشیدگی خیزش می‌کند. در سپهر هنر و کنش‌ها و خیزش‌های خلاق هنری از ژرفا به سطح و به اوج می‌آید و در اوج شور و سرورانگیزی و فرحناکی بیان و آشکار می‌شود و تماشاگر را به شورانگیزی و سرور در اوج فرحناکی فرامی‌خواند. در سپهر تجربه‌های زیسته و دریافت‌ها و مکاشفات و مشاهدات انسان از امر قدسی و در ساحت امر الوهی و متعال و ماوراء گشودگی در سکوت و مراقبه ژرفا و در لایه‌های زیرین روح اتفاق می‌افتد و وقتی به بیرون خیزش کرده و گشوده می‌شود در بیان هر چه شورمندانه و پرقت‌ترش هنر با زبان و بیان و بازنمایی هنرمندانه به مددش می‌آید. تجربه عمق و تأمل و شهود سنگین و متین دینی با تجربه اوج زیباشناختی و خلاق سرورانگیز هنری با هم تلاقی می‌کنند؛ به هم می‌رسند. همبودی و مناسبت سرشتین و سرچشمه‌ای‌شان بازنموده می‌شود. اصلاً از محجوبی و مستوری به سوی گشودگی و آشکارگی حرکت و خیزش و ریزش می‌کنند. واژه «الیثیا»^{۲۲} در زبان یونانی به همین معناست. چیزی که در فراموشی و مستوری بوده است و اینک آشکار شده است و از نهان به عیان آمده است. حرف آلفا (α) بر پیشانی لفظ «آ-لیثیا»^{۲۵} حرف نفی است. از لفظ «لیثی»^{۲۶} معنای فراموشی در زبان یونانی افاده شده است. در اسطوره‌های یونانی رودخانه «لیثی» رود فراموشی جاری در جهان زیرین، که مردگان از آن می‌نوشند، آمده است که تفصیلش در نوشتار اکنون در نمی‌گنجد.

نتیجه‌گیری

باری برآیند سخن این است که مناسبت میان فرهنگ چنان گشودگی وجود با هنر و هنرمندانی و کنش‌ها و کنش‌ها و خیزش‌های خلاق و نوآورانه انسان ماهوی و مبتنی بر همبودی است و هم ذاتی است. دوری از سکه یک واقعیت هستند. البته فرهنگ اعم بر هنر است و هنر اخص از گشودگی فرهنگی انسان در جهان. به دیگر سخن هنر و هنرمندانی و کنش‌های خلاق و تجربه‌های ذوقی و زیباشناختی انسان چنان دین و تجربه‌های زیسته و دریافت‌های انسان از امر قدسی و الوهی و متعال و ماوراء چنان مهارت‌ها و ممارست‌های فناورانه و عملی انسان چنان اندیشوری و خردورزی و دانشوری همه مصادیق و مظاهر

16. Body language.
17. Language of gestures.
18. Language of eikons Language of images.
19. Visual language.
20. Language of material culture.
21. Language of dream.
22. Language of silence.

۲۳. لوگوس (Λογος)، لوگوس یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در فرهنگ، اندیشه و زبان یونانی هم در عهد باستان، هم میانه و هم دوره جدید بوده و است. معانی لفظی و لغوی متعدد از مفهوم لوگوس در اندیشه و زبان یونانی افاده شده است. بی‌مناسبت نیست به پاره‌ای از کلیدی‌ترین آنها اشاره شود: زبان، عقل، سخن، واژه، منطق، دلیل، علت، سخنرانی، خطابه، کلمه، کلام، نثر، قصه، داستان، نص، متن، اندیشه، معرفت و قس علی هذا. اندیشوران و دانشوران و همچنین صاحبان ذوق و هنر دوره جدید اروپا با مدد جستن و به خدمت فراخواندن مفهوم کلیدی لوگوس یونانی دست به مفهوم سازی‌ها و ترکیب‌بندی‌های مفهومی بسیار گسترده در سپهر علم، اندیشه و هنر زدند که بیش و کم اهل اندیشه و دانش با آنها آشنا هستند. همسنگ لوگوس در فرهنگ، اندیشه و زبان ایرانی خرد است.

24. Αληθεια.
25. α-ληθεια.
26. ληθη.

فهرست منابع

- هانری، هانری (۱۳۹۰)، *تخیل خلاق در عرفان ابن عربی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ دوم، تهران: نشر سوفیا.
- مثنوی معنوی (۱۳۹۰)، به تصحیح رینولد انیکلسون، تهران: انتشارات هرمس.
- ملامصالحی، حکمت‌اله (۱۴۰۳ الف)، «امانت بر باد و مسئولیت انسان بودن از یاد رفته»، *یادنامه‌ی بزرگداشت حکیم آزاده استاد علامه کیوان سمیعی کرمانشاهی*، تهران: نشر سها، ۴۲۷-۴۴۲.
- ملامصالحی، حکمت‌اله (۱۴۰۳ ب)، *تأملی در نسبت انسان با فرهنگ و موارد فرهنگ*، در دست انتشار.
Κακριδη' I.Θ (1986). *Ελληνικη' Μυθολογια: Θεοι' τομ 2.Εκδοτικη' Αθηνων*.
Μεναρδου Σιμου (1936). *Αριστοτελους Περι' Ποιητικης. Βιβλιοπολει'ον Εστι'ας*.

و مدلول‌های گشودگی وجودی انسان چنان هستند که فرهنگ را شامل می‌شوند و هستند. در ذیل فرهنگ نیز چنان مواردی فرهنگی تعریف شده و می‌شوند. میان‌شان وحدت و پیوستگی اندام‌وار است. چنان پیچ‌ها و مهره‌ها و قطعات بی‌جان فلزی به هم متصل نشده‌اند. فروکاستن فرهنگ و نهادها و پدیدارهای فرهنگی به سامانه‌های مکانیکی با همبودی ماهوی و سرشتین میان اجزاء و اعضای زنده و سازنده فرهنگ و حضور و گشودگی فرهنگی انسان در جهان سازگار نیست. به زبان ساده و صریح، هر فرهنگی یک زیست‌بوم، چشم‌انداز، منظرگاه زنده، پویا و خلاق هست. میان اجزاء، عناصر و اعضای پدیدآورنده‌اش وحدت و پیوستگی و پیوند پیکروار وجود دارد. عاملان و فاعلان انسانی که صاحبان اندیشه و اراده و عزم و عاطفه هستند در پدیدار و آشکار شدنش نقش محوری و سازنده و خلاق یا «پونتییک» داشته و همیشه دارند.

بی‌نوشت‌ها

1. Archaeologic.
2. Coexistence.
3. Symbiosis.
4. Poetic.
5. Aesthetic Category of Beautiful.
6. Aesthetic Category of Sublime.
7. Aesthetic Category of Graceful.
8. Aesthetic Category of Tragic.
9. Aesthetic Category of Comic.
10. Aesthetic Category of Ugly.
11. Οι Μου'σες.
12. Η Μνυμοσυ'νη.
13. Η Κα'Θαρσις.
14. Polyglot.
15. Conceptual language.



دوفصلنامه رهپویه حکمت هنر با احترام به قوانین اخلاق در نشریات تابع قوانین کمیته اخلاق در انتشار (COPE) می‌باشد و از آیین‌نامه اجرایی قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در آثار علمی پیروی می‌نماید.



COPYRIGHTS | Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the *Rahpooye Hekmat-e Honar* Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution Licenses. (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)



A Reflection on the Coexistence between Culture, Art and Artistry

Hekmatollah Molla Salehi¹

Type of article: original research

Receive Date: 25 - 8 - 2024, Accept Date: 26 - 8 - 2024

DOI: 10.22034/RPH.2024.2039574.1069

Extended abstract

In the following compact and short writing, an attempt has been made to analyze and explain the “Simultaneity” or the root, source, and essential kinship between culture in its general, macro, and comprehensive sense, with art and artistry, and creative, innovative, and artistic movements and actions. Human should be examined and articulated in the creation of secondary reality, as a work of art form. In other words, the issue is this: What is the connection between human cultural behaviors and artistic tendencies and actions, and his sphere of aesthetic experiences? Is the relation and kinship formal and incidental, or related to the roots, source, and substance? Is it coexistence and nature? Or coexisting and formal and incidental and different from each other? Is Man first a cultural person and then an artist, or first an artist and then a cultural person? Or is the relationship between human culture and artistry not the relationship between two separate principles, but rather, complementary and supporting one another? Culture in the general, macro, and comprehensive sense encompasses all the perceptual shields and lived experiences and the existential openness of man in the world. The relationship between culture, such as the openness of existence with art and artistry, and human creative and innovative movements and actions, is essential and based on coexistence and is inherent. There are two sides of the same coin. Of course, culture includes art, and art is specific to the cultural openness of man in the world. In other words, art and artistry and creative actions and taste and aesthetic experiences of man such as religion and lived experiences and man’s perceptions of the sacred, divine, sublime, and beyond such as the skills and technological and practical practices of man such as thinking, wisdom, and scholarship of all examples and manifestations and the signs of the existential openness of humans include and are cultural beings. Culture is also defined as cultural heritage. There is unity and unity between them. They are not connected like screws and nuts and inanimate pieces of metal. Reducing culture and its

1. Professor, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: msalehi@ut.ac.ir

institutions and phenomena to mere mechanical systems conflicts with the vital coexistence of living, constructive elements, and humanity's cultural presence and openness in the world. In simple clear language, every culture is a living, dynamic and creative ecosystem, and landscape. There is unity and continuity among its constituent parts, elements, and members. Human actors, possessing thought, will, determination, and emotion, always play a central, constructive, creative, and "poetic" role in the emergence and unfolding of any culture.

Keywords: Culture, Coexistence, Art, Creativity



This journal is following of Committee on Publication Ethics (COPE) and complies with the highest ethical standards in accordance with ethical laws



COPYRIGHTS | Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the *Rahpooye Hekmat-e Honar* Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution Licenses. (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)